

قدرت‌های جهان مطبوعات

همراه با وقایع‌نگاری یک شکست:

بازتاب آخرین سال‌های رژیم شاه
در دوازده روزنامهٔ بزرگ جهان

مارتین واکر

محمد قائد

قدرتهای جهان مطبوعات

همراه با وقایع‌نگاری یک شکست

بازتاب آخرین سالهای رژیم شاه
در دوازده روزنامهٔ بزرگ جهان

مارتین واکر

ترجمهٔ
محمد قائد

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۴۰۰

قدرتهای جهان مطبوعات

ترجمه

محمد قاند

Power of the Press

Twelve of the World's Influential Newspapers

Martin Walker

Pilgrim Press, USA, 1983

از

تهران، خیابان میرعماد، خیابان سیزدهم، پلاک ۱۳
تلفن: ۸۸۷۴۰۹۹۱

فرهنگ نشر نو

نوبت چاپ اول، ۱۴۰۰

شمارگان ۱۱۰۰

صفحه‌آرایی امیر عباسی

طراحی جلد و سرفصل‌ها حکمت مرادی

چاپ غزال

ناظر چاپ بهمن سراج

همه حقوق محفوظ است.

فهرست کتابخانه ملی

سرشناسه

واکر، مارتین، ۱۹۴۷-م.

عنوان و نام پدیدآور قدرتهای جهان مطبوعات / مارتین واکر؛

ترجمه محمد قاند.

مشخصات نشر تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۴۰۰.

چاپ قبلی: نشر مرکز، ۱۳۸۲.

سی و دو + ۵۲۶ ص.

مشخصات ظاهری

978-600-490-113-0

شابک

بر اساس اطلاعات فیبا

فهرست نویسی

عنوان اصلی Power of the Press

عنوان اصلی

روزنامه‌ها -- تاریخ.

موضوع

الف. قاند، محمد، ۱۳۲۹-، مترجم؛

شناسه افزوده

ب. عنوان: قدرتهای جهان مطبوعات

۱۳۹۷ ق ۴ و ۱/ PN۴۸۰۱

رده‌بندی کنگره

۰۷۰/۹

رده‌بندی دیویی

۵۵۳۱۸۲۳

شماره کتابشناسی ملی

آسیم

مرکز بخش

۸۸۷۴۰۹۹۲-۴

تلفن و دورنگار

www.nashrenow.com

فروشگاه اینترنتی

۱,۸۰۰,۰۰۰ ریال

بها

فهرست

یادداشت ویراست جدید / هفت
یادداشت مترجم: تقدّس و ابتذال ستونهای چاپی / یازده
درباره نویسنده / بیست و هفت
یادداشت مؤلف / بیست و نه

مقدمه / ۳

۱ تایمز / ۴۵

تایمز: سرمقاله‌ها / ۸۳

۲ لوموند / ۹۷

لوموند: سرمقاله‌ها / ۱۲۱

۳ دی ولت / ۱۲۹

دی ولت: سرمقاله‌ها / ۱۵۱

۴ کوریپره دلا سِرا / ۱۵۹

کوریپره دلا سِرا: سرمقاله‌ها / ۱۸۶

۵ پراودا / ۱۹۵

پراودا: سرمقاله‌ها / ۲۲۰

۶ الاهرام / ۲۲۷

الاهرام: سرمقاله‌ها / ۲۵۲

۷ آساهی شیمبون / ۲۵۹

آساهی شیمبون: سرمقاله‌ها / ۲۸۰

۸ نیویورک تایمز / ۲۸۷

نیویورک تایمز: سرمقاله‌ها / ۳۱۷

۹ واشنگتن پست / ۳۲۵

واشنگتن پست: سرمقاله‌ها / ۳۵۴

۱۰ گلوب آند میل / ۳۶۵

گلوب آند میل: سرمقاله‌ها / ۳۸۶

۱۱ ایچ ملبورن / ۳۹۳

ایچ ملبورن: سرمقاله‌ها / ۴۱۳

۱۲ راند دیلی میل / ۴۱۹

راند دیلی میل: سرمقاله‌ها / ۴۴۵

وقایع‌نگاری یک شکست / ۴۵۳

نتیجه‌گیری / ۵۱۵

نمایه / ۵۲۳

یادداشت ویراست جدید

در سالهایی که از انتشار این کتاب می‌گذرد تحولاتی تاریخی در جهان روی داده است. دیوار برلن برچیده شد، با انحلال اتحاد شوروی جنگ سرد پایان یافت و به‌رغم تغییرهای بنیادین در کشورهای اروپای شرقی برخی یا بسیاری از نخبگان آن جوامع بار دیگر با انتخابات عمومی به ساختار حکومت راه یافتند.

پراودا یکی از روزنامه‌های مطرح شده در این کتاب سال ۱۹۸۸ نزدیک به ۱۰/۷ میلیون تیراژ داشت (و حزب کمونیست ۱۳ میلیون عضو) اما در ۱۹۹۱ با حمایت از کودتایی نافرجام علیه تغییرات اساسی در کشور، پشتیبانی بخش بزرگی از افکار عمومی و نیز دولت جدید را از دست داد. در هنگامه گردباد اجتماعی و زلزله سیاسی، در تمام موارد کاملاً روشن نبود چه کسی از چه چیزی طرفداری می‌کند و با چه مخالف است، و شرایط فرار سیاسی کار را بر قلمزنانی که امشب برای فردا صبح می‌نویسند دشوار می‌کرد. در همان سال با ضبط شدن اموال حزب کمونیست یارانه‌هایی که پراودا از بودجه عمومی می‌گرفت قطع شد. در ۱۹۹۲ دو بازرگان یونانی روزنامه را خریدند و در آن سرمایه‌گذاری کردند اما تیراژ تا ۲۰۰,۰۰۰ نسخه پائین آمد. در ۱۹۹۶ ناشران پراودا انتشار آن را متوقف کردند و به جای آن هفته‌نامه‌ای رنگی با عنوان پراودا پیات ('حقیقت پنج') راه انداختند. در همان زمان، تنی چند از هیأت تحریریه پراودای قدیم دست به انتشار نشریه‌ای با همین نام زدند و گروهی دیگر نیز روزنامه‌ای رقیب با همین عنوان راه انداختند. سال ۱۹۹۸ دادگاهی در

مسکو رأی داد پروادلی دوم - یا در واقع، سوم - نامش را تغییر دهد و نشریهٔ اخیر از آن پس سلووو ('کلمه') نامیده شد. به این ترتیب، به‌رغم جاذبهٔ نام پروادا و تمایل افرادی به تداوم آن، روزنامهٔ مورد بحث در این کتاب در ۱۹۹۱ پس از هفتاد سال انتشار متوقف شد اما حزب کمونیست روسیه سال ۱۹۹۶ توانست دوباره مالکیت آن را به دست آورد گرچه دادگاه به وبسایتی با همین نام اجازهٔ ادامهٔ فعالیت جداگانه داد.

یک روزنامهٔ مورد بحث دیگر، راند دیلی میل افریقای جنوبی که سال ۱۹۰۲ راه افتاده بود در ۱۹۸۵ با پایان شرایط آپارتاید تعطیل شد اما در ۲۰۱۴ وبسایتی با همین نام در سپهر اینترنت سر برآورد.

متن انگلیسی کتاب (۱۹۸۴) که تحقیقی است در عملکرد ۱۲ روزنامهٔ سرآمد چهار قاره در دههٔ آخر حکومت رژیم سابق ایران، تجدید چاپ نشد و تردید دارم به زبان دیگری جز فارسی ترجمه شده باشد. مؤلف آن ۲۹ سال همکار گاردین لندن بود.

چاپ سوم برگردان فارسی کتاب در شرایطی انتشار می‌یابد که نشریهٔ کاغذی تا حد زیادی جای خود را به نشر آنلاین می‌دهد. موردی مهم در زمینهٔ مطبوعات غرب که در این کتاب نیامده روزنامهٔ ایندپندنت است. سال ۱۹۸۶ در لندن راه افتاد و در ۲۰۱۶ به وبسایت تبدیل شد.

در ویراست دوم کتاب حاضر بسیاری از ارقام مالی را به این سبب که بدون تبدیل به نرخ ثابت معنای چندانی ندارند کنار گذاشتم و کوشیدم متن، با توجه به آنچه مورد نظر مؤلف بوده، به تاریخچه نزدیک‌تر باشد تا به گزارش وضع موجود. این کتاب از این نظر که تاریخچهٔ پیدایش و رشد روزنامه‌های سرآمد چهار قاره را بازگو می‌کند در نوع خود بی‌همتا است و به احتمال بسیار زیاد چنین خواهد ماند. توجه کلاسهای روزنامه‌نگاری و علوم اجتماعی دانشگاه‌های ایران به این کتاب تأییدی است بر ارزش آکادمیک و تحقیقی آن. بررسی انعکاس تحولات هفت سال آخر رژیم پهلوی در آن روزنامه‌ها، به بیانی آماری، به اعتبار کتاب به‌عنوان اثری معتبر و تحقیقی می‌افزاید.

تحولات مطبوعات ایران از نیمه دهه ۱۳۷۰ شباهتهای بسیار به تجربیات نشریات مبارزه‌جو و نوظلب کشورهای دیگر در صد سال گذشته دارد، و این مایه اعتبار بیشتری برای کتاب است. پاره‌ای از آن مسائل و گرفتاریها - چه از جنبه اقتصاد نشر و یافتن خریدار و خواننده و آگهی‌دهنده کافی، و چه از نظر درگیری در دادگاه - در کل، تکرار همان شرایطی است که روزنامه‌های بررسی شده در این کتاب از سر گذراندند، با این تفاوت که دسته اخیر تقریباً همگی به حیات و انتشارشان ادامه دادند. تزریق پول به نشریات در بسیاری جاهای جهان غیرقانونی است و حجم کمکهای نقدی و جنسی مستقیم و غیرمستقیم و پنهان و آشکار جمهوری اسلامی ایران به نشریات رسمی و نیمه‌رسمی شاید تنها با کشورهای نفتی خاورمیانه قابل مقایسه باشد. همین‌طور، برعکس، تیراژ چندهزارتایی نشریات ایران در قیاس با چندصدهزارتا و در مواردی بالای میلیون‌همتایان آنها در جاهای دیگر دنیا. تیراژ چند هزارتایی روزنامه‌هایی که به آنها یارانه - مقداری حتی به ارز - پرداخت می‌شود اما نه خریدار واقعی دارند و نه خواننده، پدیده‌ای است شدیداً ایرانی.

مطبوعات بسیار بیش از آنچه غالباً اذعان می‌شود بر فکر افراد تأثیر می‌گذارند. از مهمترین خدماتهای مطبوعات آگاه کردن خواننده است که چه چیزهایی را نمی‌داند و باید بداند. بدون مطبوعات، احتمال اینکه فرد نداند چه چیزهایی را نمی‌داند بسیار بیش از زمانی است که خواننده مطبوعات باشد. از پیامدهای ناخواسته چنین ضرورتی یکی این است که خواننده گمان کند نویسندگان مطبوعات به حقایق و واقعیات محسوس و ملموس دسترسی دارند. دوم آنکه اشتباه قضاوت مطبوعات به عنوان محصول فکر انسانهایی جایز الخطا، خواننده را دست‌کم مدتی به اشتباه بیندازد.

در هر حال، یکی از فایده‌های مهم آگاهی از شرح احوال دیگران این است که مطمئن شویم، به بیان چارلز دیکنز در مطلع غنایی داستان دو شهر، احساس به سر بردن در بهترین و بدترین زمان همواره توأم‌اند.

دو بخش «وقایع‌نگاری یک شکست» و «نتیجه‌گیری» در پایان کتاب مروری است بر مطالب آن ۱۲ جُریده پیرامون تحولات ایران در سالهای منتهی به بهمن ۵۷. برای بسیاری خوانندگان حتی سالمندتر آن روزنامه‌ها شاید موضوع به تاریخ پیوسته و حتی فراموش شده باشد. اما با اطمینان می‌توان گفت نسل جوان ایران که از آن واقعه خاطره شخصی ندارد اکنون در چهلمین سالگردش بیش از نسل پیشین در جزئیات بی‌مانندی که این کتاب به دست داده و در نتیجه‌گیری آن تأمل می‌کند. در حال این پرسش که چه کسی، یا چه کسانی، زیرا ب آن دستگاه رازدند همچنان پاسخهایی متنوع دارد: امریکا، بریتانیا، شرکتهای نفتی، روشنفکرها، چپ، نیروهای مذهبی، همه با هم.

طی دهه ۱۹۷۰ دگرگونی سریع اجتماعی و آشفتگی اقتصادی و اعتراض گسترده و سرکوبی فزاینده در ایران موضوع توجه ناظران و اسباب نگرانی سیاسیون غرب بود و سالها جایی در میان مطالب بین‌المللی نشریات تراز اول جهان داشت. برخلاف اعتقاد رایج در ایران، در واقع این‌گونه نبود که دستهایی مرموز برنامه‌ای خلق‌الساعه روی صحنه آورده باشند. بخش پایانی اگر هم پاسخی قاطع و قانع‌کننده به این پرسش ندهد که به‌واقع چه شد و کارِ که بود، می‌تواند به ما کمک کند تمام جنبه‌های نوستالژی جاری در فولکلور سیاسی ایران را مسلّم نپنداریم.

م. ق.

دی ۸۱ برای ویراست دوم

و آبان ۹۷ برای ویراست سوم

یادداشت مترجم

تقدّس و ابتذال ستونهای چایی

او همان روزنامه‌ای را می‌خواند که پدرش در زمان خود می‌خواند. عقاید روزنامه چندین بار عوض شده اما او تغییر نکرده؛ همچنان بر همان عقیدهٔ روزنامهٔ خویش است.
رومن رولان، جانِ شیفته

امروز باز [شاه] روزنامهٔ پدر سوخته که خواندن این روزنامه مرا کشت به دست من دادند.

از یادداشتهای روزانهٔ اعتمادالسلطنه^۱

در زندگینامهٔ جرج پنجم پادشاه انگلستان نوشته‌اند بر پایهٔ یادداشتهای شخصی پزشکی مخصوص او، ساعت ۱۱ شب ۲۰ ژانویهٔ ۱۹۳۶ قدری مرفین و کوکائین به پادشاه هفتادساله و به شدت بیمار تزریق کردند و او چهل دقیقه بعد مُرد. هدف از این کار نه تنها تسکین درد جرج پنجم، که

۱. محمدحسن اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات وظیفه داشت زمانی که ناصرالدین‌شاه مشغول صرف ناهار و اسب سواری یا در حال استراحت بود برایش روزنامه‌های خارجه بخواند و ترجمه کند.

اعلام خبر مرگ او در روزنامه‌های خواص پسند صبح هم بود زیرا لابد اگر می‌گذاشتند مرد محتضر آرام‌آرام بمیرد انتشار خبر درگذشتش ممکن بود به "جراید کمتر مناسب عصر" بکشد.^۱

این درجه از اسنویسم و وسواس در رعایت شأن در همه حالات را شاید تنها بتوان در جوامعی به شدت سنت‌مدار و طبقاتی یافت. در هر حال، نمایانگر ارتباطی ارگانیک بین یک نشریه و حامیان آن در سلسله مراتب اجتماعی است. می‌توان گفت اعتبار مطبوعات چیزی بسیار متفاوت از اعتبار اندیشه خوانندگان آن نیست، یعنی بحث را این‌گونه مطرح کرد که مطالب نشریه در چشم خواننده وفادارش اهمیتی فراتر از نوشته‌ای معمولی می‌یابد و نه تنها حاوی یک رشته اطلاعات، بلکه حامل تأیید دوباره ارزشهایی از پیش پذیرفته شده هم هست.

بسیاری از روزنامه‌نخوانها (و حتی کسانی از میان روزنامه‌خوانها) دنیا پنهان نمی‌کنند که به مطبوعات اعتماد چندانی ندارند. اصطلاحات و صفاتی مانند "شتابزدگی ژورنالیسم" و "دید ژورنالیستی" خالی از خوشامدگویی‌اند.^۲ گرچه رقابت شدید تلویزیون سبب شده مطالب نشریات معتبر به مراتب دقیق‌تر، عمیق‌تر و قابل اعتمادتر از گذشته شود،

1. Francis Watson, *The Death of George V.*

سالها شهرت داشت جرج پنجم در بستر مرگ پرسید "اوضاع امپراتوری از چه قرار است؟" سال ۱۹۸۶ پس از درگذشت پزشک مخصوص او از یادداشت‌هایش نقل شد واپسین حرف پادشاه، خطاب به پرستاری که آخرین آمبول را به او زد، این بود: "مرده‌شورت ببرد." جراید "کمتر مناسب" عصر هم یقیناً به اندازه جراید وزین صبح در جانداختن این جعل همکاری کردند.

۲. برای مثال، وقتی جلال آل‌احمد عنوانی عجیب مانند ارزیابی شتابزده که در حکم نقض غرض است روی مجموعه مقاله‌هایش می‌گذاشت، موافقان و مخالفانش هر جا استدلال او را ضعیف می‌یافتند معمولاً بیدرنگ نظر می‌دادند این مطالب "ژورنالیستی" است، و کمتر بر روش استدلال، محدودیت میدان دید، مفروضات ناکافی و نتیجه‌گیریهای معمولاً سست او انگشت می‌گذاشتند. عذر شتابزدگی در مطبوعات با توجه به ضرب‌الاجل کوتاه چاپ و انتشار مناسب می‌یابد اما نمی‌تواند برای متنی که سر فرصت نوشته می‌شود و به دلخواه انتشار می‌یابد پذیرفتنی باشد.

هنوز هم معمولاً ستونهای روزنامه‌هاست که زیر ذره‌بین نقّادی می‌رود. هر نوشته‌ای را می‌توان تا سالهای سال زیر و بالا کرد، اما از تصاویر تلویزیون، هرچند که شاید تأثیر آنی نیرومندتری بر بیننده بگذارد، معمولاً چیز زیادی باقی نمی‌ماند.

در یک دسته‌بندی کلی، مطبوعات روزانه دنیا را به دو دسته عامه‌پسند و سطحی، و جدی و وزین تقسیم می‌کنند.^۱ دسته اول نشریاتی به حساب می‌آیند که در کسب و کار ایجاد هیجان و از کاه کوه ساختن‌اند. برای این قبیل جراید - که در فرهنگ غرب "مطبوعات زرد"، "مطبوعات فاضلاب" یا "مطبوعات بلوار" خوانده می‌شوند - یک جامعه عبارت از محلی است که در آن مرتباً قتل‌های موحش، سرقت‌های بزرگ و رسوایی‌های عشقی روی می‌دهد. با این تلقی، رفتارهای ناهنجار اشخاص بی‌پروا مهمترین موضوعی است که شرح و تفصیل آنها را می‌توان صبح و عصر به دست خوانندگان شیفته هیجان رساند. در غرب تیراژ روزنامه‌های جدی چند صد هزار است و تیراژ چنین نشریاتی چند میلیون.

اما مطبوعات موقّر و جدی هم به نوبه خود کم‌وکسر بسیار دارند. در هفت هشت سال آخر حکومت شاه تقریباً تمام روزنامه‌های معتبر جهان قدرت و پایه‌های حکومت او را بی‌منازع معرفی کردند و مخالفتهای داخلی و خارجی را، به‌عنوان مواردی پراکنده در صحنه انسجام‌یافته کشوری به‌پول رسیده با یک رهبر نیرومند، دست کم گرفتند.^۲ کسی که

۱. نشریات نوع اول (tabloid) قطع کوچکتر، و نوع دوم (broadsheet) قطع بزرگتری دارند.

۲. اواخر شهریور ۵۷ یکی از ویراستاران ارشد روزنامه گاردین چاپ لندن که تحولات ایران را با دقتی بیش از بسیاری نشریات دیگر دنیا دنبال می‌کرد به نگارنده اطمینان می‌داد فقط تیر بی‌خطای یک تروریست می‌تواند در وضع شاه ایران تغییری بدهد. گرچه در آن زمان در تخیل کمتر کسی می‌گنجید شاه با پای خویش از تخت سلطنت پائین بیاید، تفاوت در این است که روزنامه‌نگاران ناگزیرند هر روز درباره اوضاع جهان نظر بدهند و نظر آنها به‌عنوان سند باقی می‌ماند، در حالی که بسیاری دیگر از مردم هرگاه از فهم چیزی در بمانند می‌توانند خیلی راحت سکوت کنند.

آرشیو روزنامه‌های صحافی و زردشده را ورق بزند به چیزهایی عجیب برمی‌خورد که گاهی خاطره‌انگیزند و گاه اسباب حیرت: پیش‌بینی‌هایی که هرگز به تحقق نپیوست؛ خبرهایی که از پایه نادرست بود؛ تحلیل و تفسیرهایی که از فرط بی‌ربط بودن حالا فقط خنده‌دارند؛ راهنمایی‌هایی به افراد و حکومتها که، پس از گذشت زمان، بیشتر گمراه‌کننده به نظر می‌رسند؛ قضاوت‌هایی که در موردشان نمی‌توان صفتی جز ناعادلانه به کار برد؛ کج‌فهمی‌ها، پيله‌کردنها، پافشاری در به کرسی‌نشاندن حرفهای من‌درآوردی و کوتاه‌بینانه، و بسیاری چیزهای دیگر.

پس چه عاملی سبب می‌شود اعتبار مطبوعات پابرجا بماند و آیا مطبوعات اساساً اعتباری دارند؟ اعتبار مطبوعات را از دو جنبه می‌توان بررسی کرد. اول، از جهت پینش سیاسی-اجتماعی و منافع طبقاتی خواننده. هر خواننده‌ای معمولاً به نشریه‌ای تمایل پیدا می‌کند که منافع و فرهنگ طبقاتی او را اصل بگیرد. "حقیقت"ی که همه معتقدند باید بی‌کم‌وکاست نوشته شود در چشم هر شهروند جامعه چیزی جز منافع و علایق خود او نیست.

جنبه دوم از اعتبار مطبوعات در مرجعیت آن به‌عنوان مجموعه اطلاعات است. دست‌کم در جوامعی که نشریات متنوع و آزاد دارند این اتهام که مطبوعات مسائل و موضوعها را مبتذل می‌کنند و دیدی سطحی به خواننده می‌دهند نه منصفانه است و نه واقعیت دارد. در مطبوعات عمومی تراز اول جهان چنان مجموعه‌ای از اطلاعات و نقد و نظر منتشر می‌شود که می‌تواند برای قانع‌کردن و به احترام‌و‌داشتن بیشتر خوانندگان کافی باشد. اگر در روزگاری که گروهی کوچک از نخبگان همه‌چیزدان شبهای دراز در نور چراغ نفتی و شمع رمانهای قطور و کتابهای خواص فهم می‌خواندند اتهام سرسری‌نویسی تا حدی به مطبوعات وارد بود، حالا وضع فرق کرده است. در عصری که تلویزیون ساعتها آسمان‌ریسمان می‌بافد و هدفی جز سرگرم‌کردن ندارد، دشوار بتوان مطبوعات تراز اول را متهم کرد مسائل را سطحی می‌بینند و به عمق نمی‌پردازند. چنین اتهامی

دست‌کم از جانب بینندگان پروپاقرص تلویزیون پذیرفته نیست. مطبوعات جدی حتی زمانی که آزاد نیستند به احتمال زیاد از رادیو-تلویزیونهای همان جوامع باریک‌بین‌تر و قابل اعتمادترند.

یکی از موارد مشهور پرونده مطبوعات غرب در زمینه علوم این است که تئوری رساله اصل انواع چارلز داروین را به این صورت تحریف کردند که گویا او معتقد بوده انسان امروزی فرزند میمون است. البته داروین چنین چیزی نگفت و حرف او درباره جهش ژنتیک، شباهتهای اساسی و پایدار بین موجودات زنده و حلقه مفقوده‌ای است بین میمونها و انسان اولیه. اما این اتهام تا حدی واقعیت دارد که کسانی برای همه فهم کردن مطالب آن رساله، هم در مطبوعات و هم در جاهای دیگر، آن را به ابتذال کشاندند و به تعبیر و تفسیرهایی بی‌ربط دست زدند. در هر حال، سال ۱۸۸۰ پس از انتشار این رساله، هنری ریموند سردبیر روزنامه نیویورک تایمز مطالب آن را برای خوانندگانش حلاجی کرد و به انتقادهایی که از آن می‌شد پاسخ داد. کارل وان آندا سردبیر بعدی همین روزنامه از این هم بیشتر می‌دانست. تئوری نسبیت آلبرت اینشتین را چنان خوب فهمید که در آن معادلات یک اشتباه محاسبه ریاضی پیدا کرد؛ و نیز دریافت در هیروگلیف‌های مقبره یک فرعون مصر که اوایل قرن بیستم کشف شده بود زندان در ۴۰۰۰ سال پیش دست برده‌اند و چیزی بر آن افزوده‌اند.

بیشتر خوانندگان مطبوعات جدی قبول دارند محتوای فرهنگی و اجتماعی و علمی آنها چندان کم‌وکسر ندارد. در واقع، بخشهایی از ضمیمه‌های ادبی روزنامه‌های تراز اول دنیا وارد تاریخ ادبیات کشورهايشان می‌شود و منتقدان آنها در تعیین معیارهای روشنفکرانه سهم دارند. اما به قلمرو سیاست و امور سیاسی که می‌رسیم انتظار خواننده ناگهان بالا می‌رود. بسیاری از خوانندگان دوست دارند ویراستاران ستونهای سیاسی روزنامه دانای کل باشند - که البته نیستند؛ و نه تنها از اسرار پشت هر پرده‌ای، چه واقعی و چه تخیلی، خبر داشته باشند، بلکه بتوانند آینده را پیشگویی کنند - که البته نمی‌توانند. هرچه نظام سیاسی

جامعه‌ای تودرتوتر و مرموزتر باشد توقع خواننده که مطبوعات نه تنها توضیح‌دهنده که پیش‌بینی‌کننده هم باشند افزایش می‌یابد. بنابراین، زمزمه‌های نارضایی شنیده می‌شود که مطبوعات نمی‌خواهند تمام حقایق را بنویسند. اصطلاح کنایه‌آمیز "خواندن میان سطرها" ناشی از همین بدگمانی است که گویا مطبوعات قصد دارند نگذارند بعضی چیزها برای خواننده روشن شود و قضایا را لاپوشانی می‌کنند؛ بنابراین با استفاده از چیزهایی که نوشته‌اند باید چیزهایی را که دریغ کرده‌اند حدس زد. این نگرش در بسیاری موارد سبب می‌شود خواننده حتی به مفهوم روشن نوشته‌ها بی‌توجه بماند، به تعبیر و تفسیرهایی دلخواه از نوشته پردازد و مطالب نانوشته را هم حدس بزند. این فرض که هر مطلبی چاپ می‌شود از زیر دست سانسور گذشته است چنین طرز فکری را تقویت می‌کند.

در این طرز فکر و در خرده‌گیری به ناکافی و ناکامل بودن مطالب مطبوعات، یکی دو نکته اساسی نادیده می‌ماند. فرض کنیم هیچ نوع سانسوری وجود ندارد و شرایطی دلخواه در نظر بیاوریم که سردبیر روزنامه هرچه را کاملاً درست، موثق و برای خواننده مفید می‌داند آزادانه به چاپخانه می‌فرستد. اما سردبیر چگونه از درست، موثق و قابل استفاده بودن مطلبی مطمئن می‌شود و معیارهای او برای تشخیص صحیح از سقیم چیست؟ از سویی، تردید نباید کرد در رسانه‌های همگانی، نوشتن و سخن‌گفتن و گزارش‌کردن پیرامون هر موضوعی دخالت در آن موضوع است. و میزان تأثیر این دخالت بستگی به قدرت و نفوذ کلام گوینده دارد. به بیان دیگر، ناظر روایتگر دشوار می‌تواند ادعا کند درباره موضوعی مطلبی مؤثر می‌نویسد و منتشر می‌کند بی‌آنکه در کیفیت آن پدیده تفاوتی پیدا شود. مثلاً روزنامه‌نگار خارجی حتی زمانی که بالا گرفتن موج مخالفت با رژیم شاه را احساس می‌کرد در برابر این انتخاب دشوار قرار داشت که اگر بر وجود مخالفت فزاینده تأکید کند عملاً به مخالفان یاری رسانده است، و اگر آن را کم‌اهمیت تلقی کند واقعیت را نادیده گرفته است. دولتهای ایران هم مانند بسیاری دولتهای دیگر از قدیم با مطبوعات

و رادیوهای خارجی کشمکش داشته‌اند، به این سبب که صرف اشاره به وجود جناحی مخالف می‌تواند مایه تقویت آن جناح شود.

مفاهیم سیاسی-پلیسی پرطنطنه‌ای مانند "امپریالیسم خبری"، "توطئه رسانه‌های غرب" و غیره یکسره خالی از واقعیت نیستند، اما مفاهیم و واقعیت‌های دیگری نیز وجود دارد. از جمله اینکه نویسندگان و روزنامه‌نویسان هم ممکن است، مانند سیاستمداران و دیگران، در تعبیر و تفسیر رویدادهای اجتماعی - خصوصاً رویدادهای جوامعی بیگانه که پیشینه فرهنگی و سیاسی‌شان کاملاً برای آنها روشن نیست - دچار خطا شوند، اما حرفشان، چه درست یا نادرست، سبب تحولاتی شود که خواست آن ناظران و داوران نبوده است. این اصل شرویدینگر، فیزیکدان اتریشی، را باید به یاد داشت که نظاره کردن و رأی‌دادن درباره پدیده‌ها به‌ناچار بر چند و چون آنها تأثیر می‌گذارد.

از همین روست که توقع ظاهراً ساده حقیقت‌گویی و حقیقت‌نویسی در میدان عمل تبدیل به این موقعیت دشوار می‌شود که هر پیامی به محض صادر شدن بر محتوایش تأثیر می‌گذارد. شاید به همین سبب بود که در دهه ۱۹۷۰ روزنامه لوموند از روی اعتقاد به حسن‌نیت و حقانیت حکومت خمرهای سرخ در کامبوج حاضر نشد با اکثر مطبوعات غرب همصدا شود و اتهام مردمکشی سازمان‌یافته را که به آن نظام وارد می‌کردند تأیید کند. به نظر لوموند، روزنامه‌نگاران و نمایندگان خبرگزاری‌های غربی اجساد را که ادعا می‌شد خمرها در گورستانهای دسته‌جمعی دفن کرده‌اند نشمرده‌اند، و مسأله فیگارو و تایمز اساساً نجات قربانیان فرضی یا واقعی خمرها نیست، بلکه اول و آخر حرف آنها مخالفت با حکومتی کمونیستی است که از سوی چین حمایت می‌شود. استدلال لوموند لابد چنین ادامه می‌یافت که اگر خمرها روشن‌بین‌ترین، باصلاحیت‌ترین و ملی‌ترین جناح واجد شرایط برای حکومت کردن بر کامبوج‌اند، باید از آنها حمایت کرد.

یک نمونه پیچیده‌تر از دخالت ناظر در واقعه‌ای که بر آن نظر می‌دهد: در فرهنگ ملتی مانند آمریکا، مردم می‌آموزند که فکر و عمل انسان باید یکی باشد - خصیلتی که در میان ملت‌های قدیمی‌تر تا آن اندازه رایج نیست.

اما مطبوعات امریکا، گرچه منتقدانِ سختگیرِ مقامهایی اند که دروغ بگویند و واقعیتها را لاپوشانی کنند، دریافته‌اند حمایت روراست از هر شخصیت زنده‌ای در صحنهٔ سیاست ایران عملاً در حکم بوسهٔ مرگی است که یهودا بر چهرهٔ مسیح زد. فرد یا جناح تأییدشده به جای آنکه بتواند مانند سیاستمداران بسیاری جاهای دیگر به حمایت امریکا از خویش مباحث کند، از رهگذر این حمایت به دردسر می‌افتد و چه بسا پشتیبانی امریکا واقعاً زیر پایش را خالی کند، چرا که در صحنهٔ سیاست و روابط خارجی ایران بدگمانی و برچسب حمایت خارجی — در مفهوم سرسپردگی به بیگانه — چنان عمق و وخامتی دارد که هرکس پاکدامنی‌اش به‌طور مطلق ثابت نشود جایش در صف گناهکاران است.

در مواردی — بارزتر از همه: کودتای ۲۸ مرداد — تاریخ‌نگاران پس از گذشت سالها و فیصلهٔ قطعی یک معارضه نتوانسته‌اند بین خودشان روی تصویری واحد از آن به توافق برسند. حال مشکل بتوان از گزارشگر مطبوعات انتظار داشت وقتی دو جناح متخاصم در سروته خیابانی در پایتخت کشوری در آن سر دنیا سنگربندی کرده‌اند و به روی هم شلیک می‌کنند فوراً حقیقت را دریابد و به روزنامه‌اش مخابره کند — تازه فرض می‌کنیم پشت فکر روزنامه‌نگار هیچ‌گونه پیشداوری ایدئولوژیک و تصویر منفی یا مثبتی از طرفین وجود ندارد؛ سردبیر روزنامه فرشتهٔ عدالتی است بسیار آگاه که تنها به حقیقت اهمیت می‌دهد؛ و صاحب روزنامه بده‌بستانی با سیاستمداران و صاحبان قدرت ندارد و از هیچ بانکی که در ظهور یا سقوط یک دولت خارجی ذینفع است وام نگرفته است.

پس از سقوط رژیم شاه مقاله‌ها و اظهارنظرهای متعددی در غرب انتشار یافت با این مضمون که روزنامه‌های عمدهٔ غرب برای ارائهٔ تصویری نادرست از دولت مصدق مقصرند. آنها متهم شدند — و با سکوت خویش تلویحاً پذیرفتند — اگر پشت سر شاه نایستاده بودند و کمک کرده بودند دولتی برخوردار از پایگاه وسیع‌تر در ایران سر کار بماند شاید کار این کشور به انقلاب نمی‌کشید. شخص مصدق، به‌عنوان

سیاستمداری هوشمند و جهان‌دیده که تقریباً یکنه طرف دعوی بین‌المللی بود، نزد روشنفکران غرب حرمت داشت. اما نویسنده نیویورک تایمز، حتی اگر می‌خواست دشوار می‌توانست حتی آزادمنش‌ترین خواننده امریکایی را قانع کند کسی که دست به دخل و تصرف در اموال شرکتهای خارجی می‌زند می‌تواند برحق و قابل احترام باشد.^۱

ویلبر شرام، پژوهشگر امریکایی و صاحب‌نظر در زمینه ارتباطات، هشدار می‌دهد وقتی می‌خواهیم با آدمهای دیگر رابطه مؤثری برقرار سازیم باید مراقب باشیم مستقیماً با طرز تلقی مخاطبانمان از اوضاع دنیا مخالفت نکنیم. این حرف بدین معنی نیست که نویسنده تنها باید برای خوشامد خوانندگانش بنویسد و مطبوعات وظیفه دارند به خواننده دلخوشی بدهند که همواره درست فکر می‌کند. معنی حرف این است که در مخاطب قرار دادن دیگران تا حد معینی می‌توان با طرز فکرشان مخالفت کرد و منافع آنها را نادیده گرفت. زمانی که فرانسه درگیر نبرد خونین برای ادامه حکومت بر الجزایر می‌شود، لوموند این شهامت را در خود سراغ دارد که از دیدگاهی اخلاقی صریحاً با جنگی استعماری مخالفت کند — و تاوان این کار را بپردازد. یا زمانی که گونتر گراس، نویسنده آلمانی، درست در آستانه فروریختن دیوار برلن فکر اتحاد دو آلمان را به‌عنوان کاری بی‌فایده و حتی زیان‌آور دست می‌اندازد، مخالفان زیادی برای خودش می‌تراشد. میدان عمل، هر اندازه گسترده باشد، حد و مرزی دارد. اِ. جی. پی. تیلور تاریخ‌نگار معاصر انگلیسی نظر می‌دهد در پارلمان کشورش انتقاد از دولتِ خودی همواره بیش از حمله به دولت

۱. محمد حسنین هیکل که بعدها سردبیر روزنامه‌ی الاهرام شد و علی‌القاعده باید از مدافعان مصدق باشد پس از سفری به ایران کتابی نوشت و در آن از سیاستهای مصدق که به‌نظر او ضدغربی می‌رسید انتقاد کرد؛ جالب‌تر آنکه دولت فاروق او را به جرم نقض قانون منع انتقاد از یک کشور دوست به زندان انداخت (نگاه کنید به فصل الاهرام). هیکل بعدها نیز بار دیگر به ایران سفر کرد و مطالبی درباره‌ی جمهوری اسلامی نوشت، اما تأملات و مشاهداتش — این بار در ایران — چندان مقبول نیفتاد.

خارجی شنونده دارد. اما باید افزود تا حدی. این حد را منافع واقعی یا فرضی ملت تعیین می‌کند. و دست آخر، منافع اکثریت، یا معمولاً منافع اقلیتی که بیشترین قدرت اجتماعی و امکان تأثیرگذاری بر افکار عمومی را در اختیار دارد، همان "حقیقت"ی است که از مطبوعات انتظار می‌رود آن را بی‌کم‌وکاست منعکس کنند.

مثالی از یک موقعیت تاریخی دیگر: در جریان گروگان گرفته شدن دیپلماتهای سفارت امریکا در تهران سال ۵۸ مطبوعات ایران تقریباً یکصدا آن را تأیید کردند و تنها یکی دو نشریه این کار را از نظر سودمندی سیاسی و مطابقت با اصول بین‌المللی، صرفنظر از پیشینه و نوع رابطه دو کشور، نادرست دانستند. در آن زمان در ایران هنوز مطبوعات زیرزمینی و نیمه‌زیرزمینی منتشر می‌شد، بنابراین بجا نیست بگویم نشریات دسته‌ها و گروههای سیاسی اپوزیسیون یارای مخالفت نداشتند. نشریه مخفی برای مخالفت سیاسی پخش می‌شود. پس اگر علیه چیزی موضع نمی‌گیرد علی‌القاعده باید نتیجه گرفت با آن مخالفتی ندارد.

شواهد نشان می‌داد حتی گردانندگان برخی نشریات چپ با این عمل موافق نبودند یا دست‌کم درباره‌ی ادامه‌ی ماجرا حرف داشتند اما ساکت ماندند زیرا، از یک‌سو، ایستادن در برابر آن موج را بی‌ثمر می‌دیدند و از طرف دیگر تصور می‌کردند گروگانگیری اگر به سیاسی‌تر شدن افکار عمومی کمک کند در حکم وسیله‌ی قابل توجیه برای رسیدن به هدف خوب است. در جناح میانه و لیبرال هم این نگرانی وجود داشت که مخالفت آنها در نشریاتشان با گروگانگیری را به حساب علاقه و وابستگی به امریکا بگذارند. مطبوعات - یعنی تک‌تک نشریات و اوراق چاپی - نمی‌توانند به‌عنوان ناظرانی که بیرون تمام محاسبات ایستاده‌اند به قضایا نگاه کنند. چیزی به نام بیطرفی وجود ندارد. آنچه قرار است و باید وجود داشته باشد انصاف و اعتدال و اصرار نورزیدن بر پیشداوری است.

تشخیص و انتخاب از میان این چند روش یکی از بخشهای حرفه‌ی روزنامه‌نگاری و در واقع تعیین‌کننده‌ی سبک یک نشریه است: آیا باید

حرف یک طرف، یا چند طرف درگیر در یک مباحثه اجتماعی را نادیده گرفت و تنها روی نظری تکیه کرد که، به گمان نویسنده، درست و قابل دفاع است؟ آیا باید دو یا چند نظر متضاد را در کنار هم آورد اما حرف آخر را برای خواننده زد تا او تکلیفش را بداند؟ آیا باید دلایل موافقان و مخالفان را کنار هم گذاشت اما به نتیجه گیری نپرداخت، چون این کار در حکم فکرکردن به جای خواننده است؟

خواننده معمولاً تا حدی از مواضع عقاید و آرا استقبال می کند اما این علاقه را نباید پایان ناپذیر انگاشت و اگر نویسنده نتواند خواننده را قانع کند که او (یعنی خواننده) هم تا حدی درست می گوید، رشته ارتباط و تفاهم قطع خواهد شد. یکی از دشوارترین تکالیف روزنامه نگاران سراسر جهان این است که با جنبه هایی از طرز فکر خواننده مخالفت کنند اما نگذارند این مخالفت از حدی فراتر رود. در جاهایی از دنیا در دفتر نشریات بمب می گذارند، نویسندگانشان را ترور می کنند و، در جاهایی که قدرت در شکلهایی کمتر خشن بیان می شود، آنها را به دادگاه می کشانند و جریمه هایی گزاف از آنها می گیرند. اما یک نشریه تنها زمانی ممکن است در احساس حقانیت خود دچار تردید شود که مردم آن را نخواستند و نخوانند. در شرایط عادی که نشریه ای روی پایش ایستاده، آنچه در نظر مخالفان آن اشتباه ارزیابی می شود در نظر خوانندگان وفادار می تواند ثبات قدم و تعهد باشد. حتی زمانی که نویسنده قبول می کند چیزی را درست نفهمیده یا غلط توضیح داده یا نظرش عوض شده، باز هم خواننده با او می ماند، نظر تازه را می پذیرد و، مانند شخصیت رمان رومن رولان، "همیشه بر همان عقیده روزنامه خویش" است، حتی اگر مدام شکایت کند که مطبوعات تمام حقایق را نمی گویند؛ به این شرط که متقاعد شود، اول، حرف نویسندگان یک نشریه واقعاً حرف خودشان است و سرنخ آنها به جای نامطلوبی بند نیست؛ دوم، نظر تازه آنها تضادی اساسی با منافع او ندارد.

آنچه در نهایت اهمیت دارد نسبت خطای مطبوعات به خطای دیگر نیروهای اجتماعی است. اگر رهبران کشورها، سران دولتها و سردمداران

عقاید (که بسیاری از آنها مدعی‌اند رسالت تاریخی و آرای عمومی را یکجا دارند) گاهی می‌پذیرند که اشتباه کرده‌اند، برای مطبوعات هم باید حاشیه‌ای برای خطا قائل بود. اندازه حاشیه خطا را کل نظام و تفکر حاکم بر یک جامعه تعیین می‌کند، یعنی تفکری که هم مطبوعات را می‌پروراند و هم از آن تأثیر می‌پذیرد.

هر نظام مستقری که دست به سانسور اخبار و آرا می‌زند خود نیز از دریافت اخبار و اطلاعات دقیق و کافی محروم می‌ماند. همه دولتها بولتن‌های محرمانه‌ای دارند که در آنها اهمّ تازه‌ترین رویدادهای دنیا درج می‌شود. از اشاره گذرای یک مجری تلویزیون در آن سر دنیا به رئیس یک دولت خارجی گرفته تا انتقادی در گوشه روزنامه‌ای در قاره‌ای دیگر، تا اغتشاشی همراه با شعار دادن در صف نانوایی در شهری در خود کشور هر روز در بولتن محرمانه دولت چاپ می‌شود و به دست مقامهای بلندپایه می‌رسد.

این بولتن‌ها به خودی خود جالبند اما یک کمبود عمده دارند: ترتیب اولویت و اهمیت در آنها رعایت نشده؛ این کار تنها از نشریات عمومی ساخته است. رئیس یک کشور یا دولت هر صبح اخبار محرمانه و سری کشور خویش و جهان را یکجا در دست دارد، اما درجه‌بندی اهمیت و اولویت اخبار کار مطبوعات است. او می‌تواند تنها با خواندن یک روزنامه معتبر، با نویسندگانی که اوضاع دنیا را زیر نظر دارند، دریابد به تظاهرات دیروز دانشجویان کشور خودش در داخل بیشتر اهمیت داده شده یا در رسانه‌های خارجی. این کار از رئیس پلیس مخفی بر نمی‌آید و حتی چنین مقامی، پس از مطالعه بولتن‌های محرمانه، تازه باید با خواندن یک یا چند روزنامه معتبر دریابد اوضاع از چه قرار است و دنیا دست کیست. تصویری که نشریه‌ای جافتاده در اخبار و مقاله‌هایش از اوضاع دنیا به دست می‌دهد پر است از ریزه‌کاریهایی که جهان را روشن‌تر و شفاف‌تر در برابر خواننده می‌گذارد، مانند عینکِ طبی که شخص را قادر می‌سازد حدود و حجم اشیا و فاصله آنها با یکدیگر را بهتر تشخیص دهد.

در یک جامعه دموکراتیک، بنا به تعریف، رهبران قرار است دنبال مردم بروند. اگر جز این باشد و رهبران مردم را به کارهایی مجبور کنند که دلخواهشان نیست نام و ماهیت آن خودکامگی یا استبداد یا چیزهایی در این مایه خواهد شد. اما آیا مطبوعات آزادمنش یک جامعه دموکراتیک هم باید به دنبال خواستهای مردم بروند، حالا آن خواست هرچه می خواهد باشد؟

تا حدی؛ هم آری و هم نه. این جواب البته قانع کننده نیست مگر اینکه ببینیم چه نوع نشریه‌ای ناچار است صد درصد دنباله‌رو باشد و چه نوع نشریه‌ای می تواند حرف مردم را با دیدی نقادانه بزند. تأیید دربست خواست عمومی در ظاهر یعنی وجیه‌المله و مردم‌پسند بودن، اما چنین طرز فکری می تواند به ایجاد تقدس برای مردم، همان مردمی که حکومت شونده‌اند، بینجامد و آنها را به صورت قربانیانی بیگانه مجسم کند که مانند بزّه به مسلخ می روند. عادات اجتماعی، منافع طبقاتی، سوابق تاریخی و خواست خود مردم همه بخشهایی از همان مسأله‌ای اند که حکومت نیز بخش دیگری از آن است.

زمانی جمال عبدالناصر به محمدحسین هیکل، سردبیر الاهرام، گفت "در لبنان آزادی مطبوعات هست، اما مطبوعات آزاد نه؛"^۱ هیکل این حرف را چنین توضیح می دهد که در لبنان "امریکا و انگلستان و فرانسه روزنامه‌های خود را داشتند، سپس مصر و سعودی هم مطبوعات خود را راه انداختند... در آنجا به ظاهر حرکتی با گرایشهای متنوع وجود دارد، اما... آنچه در لبنان وجود دارد کشمکش نیروهاست، و تعبیر و تفسیرهایی متعدد و متنوع به تعداد [آنها]؛"

محکی برای سنجش این نکته که آیا کثرت مطبوعات به معنی وجود مطبوعات آزاد هم هست یا نه، می تواند این باشد که ببینیم شخصیت یک

۱. محمدحسین هیکل، میان مطبوعات و سیاست، ترجمه کاظم موسایی، نشر الفبا، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۹۳.

روزنامه، مستقل از عقیده‌ای که دارد، تا چه حد جدی گرفته می‌شود. در جایی که هر جناح صاحبِ توانِ مالی و زور می‌تواند روزنامه‌ای راه بیندازد، هر حرفِ روزنامه مستقیماً به کسانی نسبت داده می‌شود که از پشت پرده، سرنخِ قلم را در دست دارند. در این حالت، روزنامه‌نگار، به بیان هیکل، "چیزی در حد سیم رابط و بوق"^۱ تلقی می‌شود. در زمان و مکانی که نوشتن به مرحلهٔ حرفه و هنر برسد، جامعه با کسانی روبه‌روست که هم اطلاعات می‌دهند و هم صاحب‌نظرند، و البته مطالبی که برای انتشار تهیه می‌کنند خالی از اولویتها و ارزشهای شخصی و طبقاتی خود آنها نیست.

تجربهٔ مطبوعات پرسابقهٔ جهان نشان می‌دهد تنها پس از شکل گرفتن و جا افتادنِ یک نشریه به‌عنوان یک نهاد شناخته شده است که تک‌تک برداشتها و تفسیرهای آن در متن افکار عمومی جا باز می‌کند. در روزنامه‌ای غیرحزبی و عام، در درجهٔ اول انسجام شخصیت متمایز آن مطرح می‌شود، نه صرف محتوای مرامی و سیاسی. یعنی اسلوب و روش کار نیز به اندازهٔ پیامی که در لابه‌لای ستونها نهفته است اهمیت دارد. مطبوعات روزانهٔ ایران غالباً به اسلوب کار توجه چندانی نشان نداده‌اند.^۲ از نظر نویسندگان آنها چیزی به نام "حقیقت" وجود دارد که باید هر چه سریع‌تر از آن پرده برداشت. اما نتیجه‌ای که در عمل عاید می‌شود این است که به‌سبب نارسایی شیوهٔ کار، اطلاعات ناکافی یا نادرست، و شتاب بیش از حدِ روزنامه‌نگار در ابلاغ حقیقت مورد نظر، بسیاری از خوانندگان گرفتار این بدگمانی می‌شوند که سروصدای ممتد و بی‌امان مطبوعات در واقع پردهٔ دودی است برای پوشاندن پاره‌ای نکات و مسائل.

شرایط مطلوب برای مطبوعات روزانه وقتی است که حکومت باثبات باشد، اما یکپارچه نباشد (این بحث لزوماً مجله و ماهنامه را که نیازمند

۱. همان.

۲. این ارزیابی به دههٔ ۱۳۶۰ برمی‌گردد.

دستگاه‌های وابسته به دولت به‌عنوان منبع خبر نیستند در بر نمی‌گیرد؛ نشریه غیربومیه و غیرخبری می‌تواند تک‌رو باشد و به همه چیز 'نه' بگوید). آنگاه است که از میان شکافها و درزهای رقابتها و اختلافات ارکان حکومت، مطبوعات می‌توانند مانند گیاه رشد کنند. چندگانگی نهادی شده قدرت سیاسی، هم در جامعه و هم در ارکان حکومت، در رشد و بقای مطبوعات مستقل نقشی اساسی دارد. می‌توان گفت معتبرترین روزنامه‌های دنیا آنهایی‌اند که هم نظام مستقر را به رسمیت می‌شناسند و هم مخالفان آن را. از نظر آنها حکومت و دولت واقعیت غیرقابل انکاری است که جای خود را دارد، اما کسانی هم هستند که آن را قبول ندارند یا به دلیلی آن را تأیید نمی‌کنند. در این حالت، مطبوعات نظر حاکم را به اطلاع حکومت شونده می‌رسانند، در همان حال که حکومت را هم از نظر مخالفانش آگاه می‌کنند. این کار نه به معنی تأیید مخالفان، و نه صحه گذاشتن بر حقانیت بی‌چون و چرای حکومت است. در عمل، روزنامه عمده‌ای که تبدیل به نهاد شده است مقام پیام‌رسان بین حکومت و منتقد آن را دارد. مطبوعات اگر بتوانند تصویری از تضادها و مخالفت‌های موجود در جامعه خویش و در جهان به‌دست دهند، آنها را هر صبح هم بالاترین مقام‌های حکومت می‌خوانند و هم منتقدان حکومت.^۱ همچنانکه در بحث بولتن‌های محرمانه اشاره شد، موضوع مهم، تلقی عمومی و عقاید طرفین درگیر در يك دعواست، نه صرف خود پیام. قابل درک است افراد قدرتمند تعریف و تمجید از خود به‌قلم روزنامه‌نگارانِ طوطی‌سان را به‌اندازه نظر

۱. "امام تا بنی‌صدر بود و روزنامه‌ها هم به آن صورت بود تمام روزنامه‌ها را می‌خواندند، چنان دقیق ایشان اعلامیه‌ها را می‌خواندند، اعلامیه‌هایی را که می‌آمد، نشریاتی را که بود، واقعاً دیگر گاهی چشم‌هایشان درد می‌گرفت... اما بعد از اینکه جریان‌ات تمام شد (و به قول امام می‌گفتند 'دعوا تمام شد، دیگر روزنامه خواندن فایده‌ای ندارد') دیگر [فقط] همان تیترها را می‌خواندند." مصاحبه مجله پیام انقلاب با حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی، شماره ۶۰، خرداد ۶۱.

مخالفانشان جدی نگیرند، هرچند روزنامه‌نگار بکوشد وانمود کند اولی حقیقت مطلق و دومی کذب محض است.

پس از همهٔ اینها، یکی از عجیب‌ترین جنبه‌های مطبوعات، اعتباری است که با گذشت زمان به دست می‌آورند. روزنامه و مجله، بنا به تعریف، کالایی است که تاریخ مصرف دارد و پس از انقضای آن نه خریدنی است و نه خواندنی. اما دوره‌های زردشدهٔ روزنامه‌ها و مجله‌ها - صرف‌نظر از جنبهٔ عتیقه و کمیاب بودن - تبدیل به منابعی می‌شوند حاوی اطلاعاتی گرانبها دربارهٔ یک دوره. شاید برای ارباب جراید جای دلخوشی باشد که نوشته‌های امروزشان، هر اندازه هم ناقص و نادرست و، به گفتهٔ منتقدانشان، مغرضانه و پر از پیشداوری، روزی سندی تاریخی خواهند شد در این باره که نسلهای گذشته چه چیزهایی را چگونه می‌دیدند و دربارهٔ آنها چه می‌خوانده‌اند - یا نمی‌خوانده‌اند. بر همین روال، این کتاب نگاهی است به تاریخ پیدایش و سابقهٔ دوازده روزنامهٔ مهم جهان، و مروری بر اطلاعاتی که دربارهٔ اوضاع ایران طی هفت سال آخر حکومت شاه به خوانندگانشان دادند - یا ندادند.

م.ق.

بهمن ۷۱

درباره نویسنده

مارتین واکر پس از تحصیلات دبیرستان برنده بوری از دانشگاه آکسفورد شد و پس از آن در دانشگاه هاروارد نیز درس خواند. سال ۱۹۷۲ به انگلستان بازگشت و به کار در روزنامه گاردین پرداخت. از ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۸ گزارشگر دائمی همین روزنامه در مسکو بود و در همین دوران به عنوان خبرنگار سال جایزه مطبوعات بریتانیا و جایزه روسی «کروکودیل» برای بهترین گزارشگر خارجی را گرفت. سالها رئیس دفتر نمایندگی روزنامه گاردین در واشنگتن هم بود.

واکر علاوه بر اظهارنظر درباره امور بین‌المللی در شبکه‌های تلویزیونی سی‌ان‌ان، بی‌بی‌سی و سی‌بی‌اس و ستون‌هایی دائمی در روزنامه‌های لوس آنجلس تایمز، روزنامه انگلیسی‌زبان مسکو تایمز و نشریه جدید اروپا، در دانشگاه‌های مسکو، کلمبیا (نیویورک)، پیتسبورگ و تورونتو و انستیتوهای امور بین‌المللی در پراگ و اتاوا سخنران مدعو بوده و یکی از سرویراستاران دموکراتیساتسیا است که از سوی دانشگاه آمریکایی و دانشگاه مسکو منتشر می‌شود.

سه رمان و نیز کتابهایی درباره تاریخ تمایلات سیاسی راست افراطی در بریتانیا و تاریخ کاریکاتورهای سیاسی نوشته است. غول بیدار می‌شود: گورباچف و پرسترویکا درباره سفر در شوروی پس از گلاسنوست، تاریخ جنگ سرد و کلینتون: رئیس‌جمهوری درخور مردمش از دیگر نوشته‌های اوست. کتاب نوزایی امریکا از همین نویسنده سال ۲۰۰۰ منتشر شد.

